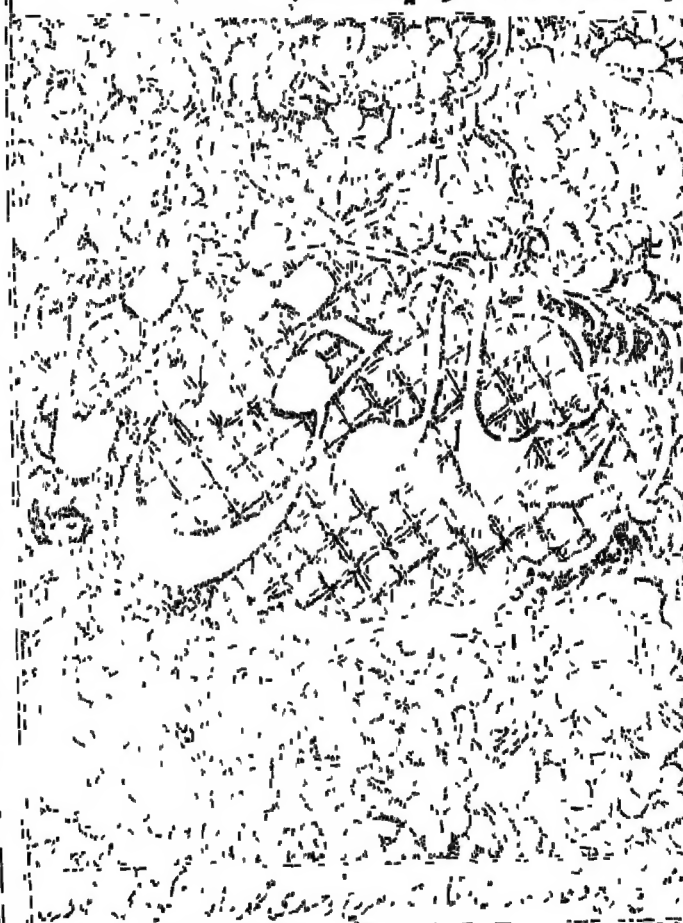


بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

از معنی آن خاص بخاصان است و میگوید ام الدیاب و از اول مرقوم می نماند و دل میرنگ
 نیز میگوید و خاصیت او آنست که هرگاه قیصر باین دل متوجه شود و خطره اصلاروست
 بنده باد که خطره را در آنجا راه نیست و دیگر نیست و در میان تشنگاه و از اول نیلوفر می تواند
 و توجیهی که در تصور مذکور شد بدل نموده برست و آن صورتش را که درین تصویر یکیشم
 دل مشاهده نمایند عالم مثال نامند و این تصور چون تقدیمه فتح عالم ملکوت است از ملکوت
 جدا ساخته عالم مثال نامیده اند و الا عالم مثال داخل ملکوت است ای یار هرگاه بطریق
 مذکور تصور پیش گیری رفته زنده صورت و متصور در دست گیرید و با منفتح عالم ملکوت شود
 چون این صورت در نظره خوب در آمد بهر گشت بر توفیق عالم مثال در هرگاه درین عالم
 بسیار مقید گشتی هیچ صورت از صورتها که دیده نباشد بر تو پویشیده نماند حاصل زوم در میان
 عالم ملکوت و این عالم را عالم ابرار و عالم غیب و عالم لطیف و عالم ثواب نامند و صورت
 عالم ناسوتی فنا پذیر است و صورت این عالم ملکوت که صورت اصلی ناسوت است و بیچاره
 فانی نشود و همیشه باقی ماند و میرویدانی خواب چیست مرکب است بکس که میدانی هر یک
 چیست خواب است گران بای یار عالم مثال و بالا شیب افتاد کلید عالم ملکوت است و مثال
 صورت را که بعد از پوشیدن چشم دیده میشود و در آن صورت است تدبیر پس ظاهر بشود
 که اوج مردم همان صورت که در عالم شهادت و اشتد بی بدن موجود اند و در نظر همه فانی
 می تواند حاضر شد هر کس که در خواب بر دخواه آگاه نخواهد غافل روح از چشم و گوش زبان
 و جمیع حواس و قواست باطنی بیسیع از حواس و قواست ظاهری جسدی لطیف لطافت گرفته در عالم
 ملکوت میرکن و دل هر کس که لطافت و آگاهی حاصل نموده در عالم ملکوت صورت تمامه نیک
 و مهور تمامه لطیف بر بند و بشنود و بخفوند گردد و قبول هر که زیر بار کثافت و غفلت
 باشد صورت زشت و اموات که به هیچ میباید و می شنیده باشد در آنچه در عالم ناسوت
 گرفته است همانرا مشاهده نماید خط و ملاوت گرد و پس چون به بعضی شعله که مذکور خواهد شد

مشتق شدیم از اهلوارسلوک و مقامات این طائفه واقف گردیدیم کتابی دیگر و اثره اطوار
و مقامات و کلمات مشایخ خود مشتمل بر فوائد ذکات بقید جمع و رادوم و آنرا اسکینه الایا
نامیدیم و درین وقت که ابواب توحید و عرفان را حق سبحانه تعالی بر دل من گشاده و از
فتوحات و فیوضات خاص تبارک و تعالی درین رساله نگاه داشته میشود در احاطه ضبط
درمی آید این فی ذلک لرحمة و کفری لقوم یؤمنون درین سلسله علیه بخلاف سلسله
دیگر برنج و مشت نیست بیت ریاضت نیست پیش مایه لطف است و بخشایش بهمه
هم است و دلدار است همه عیش است و آسایش است این خط را رحمه الله بگوید شنبه یکم چنگیزی
را بخواند لا اله الا الله علی تعبک شیخ تو آنست که تریابی ریاضت بخدا رسانیده گستره که
برسانند برنج و تعب مولانا بلال الدین رحمه الله فرماید چه نیست از چندین راه بهیئت آورده
به تمام دست برافراشته تمام او بخاسته یار و ملازمه و تبارک و تعالی برین احوال قشنگند و در
گفت و گو با بنده یا تاجی برینو اندیچه در زمان پیغمبر یا علی علیه السلام نیز از خواب دیدار آن میگذشت
نام این رساله در میان سنی و شیعه و اهل بیت و اهل حق یکسان باشد بر ادعای حق تعالی و بر
ایمان بدانکه بنای این رساله بر چهار فصل است که در هر فصلی بیان عالمیست از عوالم اربع
فصل اول در بیان عالم ماسوت عالم عبادت از عین عالم شمس است که بعضی از اهل عالم
ستاره است و عالم ملک عالم پندار و عالم هیاری نامیده اند و نهایت مرتبه حضرت وجود و خال لذت
در همین عالم است آبی یا چون درد مندری را درین عالم ماسوت طلب حق بهم رساند اهل باید که
در جهانها به خالی تنهارفته صورت فیکر با و حسن ظن داشته باشند یا صورت کسی که با و رابطه است
عشق بود تصور مینورده باشد و طریق تصور نیست که چشم بر هم نهاده متوجه بدل شده چشم
دل مشاهد فایده ای یا نه در این فقره دل در سه موضع است یکی اندرون سینۀ زیر پستان
چپ و آنرا دل صوری مینویسند آن بر شکل و صورت منور است و این دل را انسان
و حیوان به دراز بیت آنچه بصورت دل انسان بود و بر در قصاب فرادان بود

و از هائی که نظر بر صورت یعنی شئی و بعالم صورت دل ندی و قواش کشف و کرامت
 نمائی که درین عالم کشف و کرامت بسیار است و دست و در پیک چشم مبارک حضرت شیان
 میقدس شود اند بر آمد از آن بسیار متبادی بودند بتراسه را طلب نموده از عالم آن پدید
 گفت این را چاک باید کرد میان آنها که از یاران کمال ایشان بود گفت نقطه توقف بکنید متوجه
 ایام ملکوت شد یعنی را در آن عالم دید از در پر سید علاج دانه که در پیک چشم مبارک دنیا
 بر آمده بیست آن شخص گفت که تخم من را را سائیده بر آن بالند میان آنها چشم واکرده گفت
 این دانه پاک شد هم میانی را چاک بکنید تخم میا را بر آن بالند همان نقطه تخم خیار را سائید و مالید
 فی المنور نیست روی نمود یکی از آنها را از مجلس میا جیه پرسید که میان آنها را اگر چه عالم
 چشم و کرامت نمودند فی انوار عالم ملکوت دار و با سواد دست بان عالم آنچه نمود این
 علاج نمود و هر چه در عالم ملکوت ایضا صحبت می گویند پیشک همان پیشو و آن شخص پرسید
 میان جمیع اهل معرفت در عالم ملکوت نیست که این دو دار از میان آنها معلوم کردند نمودند که
 از ملکوت گذشتیم و احوال نمودن باین عالم تنزیه است پس ای یارب بسیاری از فقر و در عالم
 ملکوت تجرب که آمدت از اصل ما مانده اند آنرا نیست که املا درین عالم در نیائی بلکه
 دینی نیائی که این عالم را و ایام دنیا است و مساک را از نیای عبودیت لازم است لیکن
 باید که احوال نکند و در رنگ نماید که موجب سعادته خواهد بود و در طریق این فقرات عالم ملکوت
 نشین فلکی است این سلوک را و این طریق حضرت خورشید ثقلین است و ان شاء تعالی غیث
 پیاپی بقول است از حضرت شیخ عزاویه ای میقدس میا گفت که چون خدمت سید عالم
 غیث الاغیث یعنی اتمه رسیدم کلماتی بر سر من نهادند خوشه و شک آن بدماغ من
 رسید و از بدماغ بدول ملکوت بر من کشف شد متذکر که عالم آنچه که در عالم است است
 میگردد و اسلاف لغات و ابواب تقدس شود یک بود که عقل من را اهل شریف پاره پذیر
 در دست داشت بگوشت من کرد عقل من برقرار باند اسے یارب چون عالم شال و ملکوت

در این عالم
 در این عالم
 در این عالم

[illegible]

گداشتن نفس را آنست که بر بطنه برانهد چه به است بر داشته و نفس را بر آن کشیده به تدریج الا الله
 را سرود که در روز و گذشتن نفس را برانهد به هر چه در بین طریق هر قدر که آید به این آرزو را برانهد
 این شغل یعنی نگارداشتن نفس را با همی رساند تا آنکه چهار پیچ را بچهار دهنم بگذراند
 تا مرشد این بقبر میرسد اخوند ملا شاه سلمه الله تعالی و اقامه بر سره رسانید و بیدار کرد
 از او - سه نماز عشا جسم منبهره و کده و وقت نماز را برادر خواند - چه شب و روز از این
 کوتاه نفس را می گذارند تا مدت پانزده سال بدین احوال بودند تا از این شغل فریضه شغل
 را می داد و در راهی و دولت کشودنی از نو اند این شغل آنست که خرابی است و فانی و بی ثبات
 چنانچه - سه سال است که حضرت اخوند سلمه الله زاب فقر و نداری این شغل شریف که در
 کند و رنگه است آنکه دل و صفادهند که در است آب و گل است از حضرت غوث انصاری
 رهنی الله غفره باین فیر از راهی است ایوب رسید و نام این شغل را حضرت غوث الاعظم است
 آورده و بر او فرمود و پیرو شکیف خرمیان جو قدس سره این قدر فرمود که بعد از حبس کردن
 نفس را تا آنکه شغل آن نفس را آله را گاه گاه به زبان دل مضرب می میگفتند بآنکه در
 خالی شغل خطرات رود - سه مبدی و چون متوجه بقیض الا الله شد - منع خطرات شود
 و از تو به چنانکه در این باب دیگر - سه بار می نامد این شغل منع خطرات را میان پیروز و برود
 نام نهادند آنچه هر که این اتم شریف را بر دل زدگی سقط و بر او ای یار جان و دیگر
 خطره به یار است حضرت مدینه یار شریفی چند بنامه آنکه در آن خطرات از آن بسمه گوید
 یکی از آن جمله آنست که در گذشت و نگار آنکه شغل را که خطره به یار است در این
 باید که توجه را از دل نویسی که محل خطره است برداشته بدین - سه بار بگوید و چون این
 میگفت خطره را در این راه نیست و گنجایش نخواهد بود و طریق دیگر و در کردن خطره
 آنست که خطره را بفرماند آید یا چون شغل شریف جسم نفس بطریق که بالا مذکور شد
 چندگاه عمل آری حواری عجیب لطافت غریب و شوقی غلبه و ریشی لطیف در دل و در

بر تو فتح شد با که چندگاه بعضی از اشغال این سلسله را نیز بجای آری که دل تیرا در شش و هفت
 حاصل آید و تخیاری که بر این دهنه دل نشسته است زود و دگر و دگر و تا از هر طرف اندر آن جمال یا
 را مشاهده توانی کرد که حضرت دل را عرضش الرحمن گفته اند باین معنی که نیست ذات از آنجا
 میریزد و بواسطه پیدایشان توجه انتخاب جمع اینک و دگر و حضرت میا بنیوی به بعضی از باران بنظر و
 اسم الله را بگویند زمان آنست که تبدیل میگفته باشند و از کثرت گفتن این اسم هر چه
 بطریق مذکور سال بجای می رسد که در خواب نیز دل را آگاهی میباید ای بار این اسمی است
 پس بزرگ و شامل کفر و اسلام و جامع جمیع اسماء و بیچیز از این اسم بیرون نیست
 و معنی این اسم اعظم این است که او هست و صاحب سبب صفت صفت ایجاد و انقضا
 و اقصا و همه آفرینش و وراثت و موجود است ازین همه صفت خارج نیست اما ازین معنی و شرف
 این اسم اعظم که و افوت نیست مگر بعضی از اهل مشایخ بر سبیل قدرت و شرف کرده
 و مختار طریقه این فقر است بی آن نشود و همه کس را بی باید لعل آورده و از کشتایش
 همه بیشتر است جسم نفس است و طریقی که بطریق خلوت بنشیند که طریقی است سول
 است صلی الله علیه و سلم و احتیاج بدست نکند بلکه با دوا می داری و دوا و آفرینش هر دو است
 را بر سر هر دو زانو نهاده بر در زانگشت سوراخ گوشت را مسدود ساز و چنانچه از آن راه
 نفس بیرون نرود و بهر دو انگشت شصت هر دو پیچ را بگیرد باین طریقی که بالا را پایان
 آورده بهر دو انگشت استقرار داده که انگشت برویده ماناید و انگشتان خنصر و بصر هر دو
 دوست بالاسی هر دو لب گذاشته راه نفس را بگیرد و بهر دو انگشت میانه را بر هر دو پیچ
 بیانی نمیدانم طریقی که اول سوراخ طرف راست محکم گرفته راه نفس مسدود سازد و بوی
 طرف چپ را با گذاشته لاله را بدم گرفته نفس را تا بالاسی دماغ رسانیده هر دو فرود آید
 و بعد از آن سوراخ طرف چپ را نیز محکم ساخته و در جبین نفس بنشیند و از شرف آید و
 تا کمال کثرت بی تصدیق و گفت آنقدر که دم را تواند نگاه داشت نگاه دارد و وقت

راه نباید ویی ثابت باشد از سر چه به عام این را در هر چه است و از این
 آواز مطلع نگردد و نشود و این آواز پیش از آفرینش موجودات بود و هست و خواهد بود
 این آواز را بعد از مطلق نماند هیچ شغل بالاتر ازین نباشد چه هر شغل که هست یا نه
 شغل صادر میشود و چون شغل لحظه از ان باز ماند منتظر میگردد مگر این شغل که بی اراده
 شغل بر طریق و دام بی القاع و انفصال میسر گردد و از اکثر احادیث میگوید که در حقیقت
 شغل مستطورت ظاهر میشود که پیغمبر با صلی الله علیه و سلم قبل بعثت و بعد از ان همیشه
 باین شغل متوجه بوده اند اما هیچ کس از علماء ستر این معنی را نیاوردند و هیچ کس باین خبر
 از حدیثی که بر او رفته است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت
 بار بار با خود میفرمود که غار حرا می که غار نیست در تهالی که استخفا مشهوره و معروفه نیستند
 و در ان غار باین شغل مشغول میفرمودند تا از انتر این شغل صورت جبرئیل بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم ظاهر میشد و ابتدا سعی و حی آن سرور این بود بعد از ان شد آنچه شد
 انجی یا چون خواهی که انزل سلطان الافکار را شروع غائی و این شغل شریف را در بیانی
 باید که در شب یا روز بجهت آنکه که از تردد مردم محفوظ باشد یا چیزی که آنجا آواز کسی نرسد رفته
 متوجه بگوشش خویش گوشش و درین توجه چند آنکه توانی غور دانی که ترا از لطیفه روی نماید
 و آن آواز رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع جهات ترا فرو گیرد و هیچ جا و هیچ وقت
 نباشد که با تو نبوده و آه از دست که ترا از تو بر می آرد قطره باشد از پیر آن آواز را با همین
 کنایه است تو بگوشش خویش گوشش و بگویش و بگویش که بهمان پیر که بگوید که از پیر آن آواز را با همین
 آواز و آنکه صلی الله علیه و سلم را فلان گفت که ای پسر من مرا از صد توست که بگویش
 که پروردگار من با من سخن میگوید و حال آنکه او منزه است از همه است و انکه صلی الله علیه و سلم
 فرمود که من باین دعوی میگویم و از جمیع جهات آواز میشنوم منزه از انظار و تیر که برب
 حروف فلان و صلی الله علیه و سلم که در بیان ان آواز فرمود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم

و چون تو پدید آید و گشتا می زانوقت تمام و کمال راجع به آن آید و تو را در آن وقت و بهیچانی اندازه رود تا
 و لذت این شغل خود را از این یکا پیدا بهیچان است و اما این شغل را بهیچ وقت نمیتوان کرد
 بهیچوقت نه زحم اینست پس تا در خلوت باشی باین شغل مشغول باشی و در وقت
 سیر و صحبت شغل کنی که اول گفته شده مناسب بود بهیچ آنرا بهیچ جا و همه وقت نمیتوان
 نگاه داشت ای بار چون در شغل بنفیس بنشیند باید که پیوسته متوجه بیدار باشی که درین شغل
 از دور و نزدیک آواز می آید و در پیچ و پناه چنانچه ناماروم قدس سره فرماید چنانچه در این شغل است
 و در دل را از دل و لب آواز می آید و دل پر از آواز می آید و این آواز بعضی از اوقات چون آواز بش
 و گشت رت و بعضی از اوقات نه این آواز که از بنور خانه می آید چنانچه سبک از تقییدین آید
 و حتی از شایسته و قریب است که شنیده باین که از سواریان فایده می آید که گوش می آید که کلام او در عالم
 مگر خفته آفتاب می آید و در پیچ و پناه چنانچه ناماروم قدس سره فرماید که این آواز در دور و
 نسبت به این همه عالم فرار را بهیچان برساند و این آواز در پیچ و پناه چنانچه ناماروم قدس سره فرماید
 از گوش نهانی واحد انفس را بهیچان آید از معنی بود و است و چنانچه گشتی تو بهیچان
 قیامت و در حقیقت آن در بیان شغل سلطان الافکار که بعد ازین مذکور میشود برتر از
 ظاهر گردد که در عالم این قدر است و در عالم نادرونیایب و با شایسته ظاهر می شود و این
 از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهیچان خورشید و تقییدین خشی الله عنده رسید و از ایشان
 بهیچان سبب شغل آواز می آید و از اذنیة انفس سلطان الافکار که بعد ازین مذکور میشود برتر از
 سه قسم است یکی از هم خود را در پیچ و پناه چنانچه ناماروم قدس سره فرماید که بهیچان
 آواز ظاهر گردد و از حرکت یکدیگر در عالم ظاهر نشود و این را آواز مخدش و مرکب
 گویند قسم دیگر آنکه حرکت و جسم کثیف می ترکیب لفظ از عنصر آتش و باد از وره
 انسان ظاهر گردد این را آواز بیط و لطیف خوانند قسم سوم آواز بیست و یکم که بهیچان
 همیشه ظاهر باشد این آواز پیوسته بهیچان بود و کمزیر و پدید نشود و بهیچان در آن

میگویم و بی پروه میفایم از برای چون ترا این آواز روئے دهد باید که خوب نگاه دار سر دور
و فطرت آن کوشش بلوغ نمائی تا آنکه ملکه شود چنانچه در صحراد حیره روئے سید ادور بازار با قریب
خالی بود روئے دهن هرگاه ابن نخل طیف شریف استیلا نماید بر آوارون و وصل نقاره
آوارے کے از انہما ہم سخت تر باشد غالب آید و چرا غالب نیاید کہ اصل دوست زمین آوارا
ازین بطور آمدہ و اکثر یاران شاغل حضرت میسان حیو کہ در بازار بارفتہ خوش زندہ سیکن
بود تا معلوم کنند کہ آوار این شغل شریف بمرتبہ رسیدہ کہ میر بین آوار ما غالب آمدہ یا نہ ای بار
چون ترا شغل سلطان الا کار روئے داد مبارک گشتہ برو عالم لطافت را اطلاعات ببیک کرد
کہ و اندر چه شغل لطیف ترا لطافت سازد دور و دور با سے لطافت را اطلاع ببر نگاہ گردانند و در باب
حقیقت اول پوسن زندگی ہر چشمہ وجود است و در آن وقت خرد و ریاضت کہ بہرہ برداری
نمایند کہ هست ازین حد بالہ بود آمدہ چنانچہ ہر چناننگ است از ان میزان محصور شدہ ہست
گرفتہ چون ادبی نہایت است صورت رنگہ و نیز بہ نہایت است ہفت و پنجا الی ہمد

و ندانہ از برای نہایت است بنیانچہ نیست چیز باطنی مانع بین آوارے مابین آن از شی نامہ
فیصل معلوم در بیان عالم جبروت و این عالم را عالم لازم و عالم اندیت و دیگر رجب عالم ہے
نفس خزانہ اگر چه بعضی ازین طاقتہ این عالم را عالم اسکاذاعات گذشتہ اند اما علما کہ وہ
اند بسیار ہی ازین طاقتہ بحقیقت این عالم فرسیدہ اند و نا فہمیدہ گذاشتہ ہیں عالم اسما
وصفات اگر در مرتبہ عالم پسند پس دنیا علی لکوت است و اگر در عالم حسن ظاہر گذشتہ و انلی
ماسوت است بر بہر تقدیر عالم اسماذات را عالم جبروت گفتن درست نباشد و این
عالم غیر ازستی بلائقہ استاد الباقسم فیضی اللہ تعالی عنہ و یکسر خبر زدہ کہ فرمود
کہ اکتوف آن است کہ ساتھی نشینی بی تیمار شیخ الاسلام گفت دانی بے تیمار چہ و نیت
چی بخش و دیدار بے نگاہستن کہ سفیدہ و گردید ار علت است پس عالم جبروت آن باشند کہ حجر
زمانوت و ملکوت است . آن عالم بنظر در نیاید و حالت عجزیت بنوی سرزندہ کہ آرام بر آرام

از لطفیت نزول و سه پر سیدند آن حضرت فرمودند که آنرا می آید مرا گاهی چون آواز
جوش و گیس و گاهی مانند آواز زبور و عمل و گاهی تصور میشود فرشته بصورت مردی
که مرتب میزند با من و گاهی میگوید که منم یا پیوسته میگوید که منم یا پیوسته میگوید که منم یا پیوسته
بهین معنی فرموده اند چه پیت کس ندانست که منزل گردید اگر بجا است به این قدر هست
که بانگ چیست می آید مولانا عبدالرحمن جان میفرماید پیت در قافله که است
و انم ترسم به این پس که رسد بگوش بانگ برسم میا بخیر قدس سره میفرمایند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی بر شتر سواری بوده اند که این شغل غلبه میکرد
و میفرمودند که هر روز آنوقت شتر خرم میشد و بوزمین میزدید و میپایداست یا آنچه در بیان شتر
نزول و سه مذکور شد منقسم از او می آید است که در صحاح سه مستطرد است و اشارت به جمع است
به سلطان الاذکار انا انبیا از این آواز حالتی رو می میداد که آیات وحی و احکام الهی میفرمودند
معلوم نموده اولیا از این آواز حریفان با است و در این اقطاع جمعیت ولایت و جبر و وق
و است یا بند چند انگه جمیع اشتغال و افروار گذارنده را به سبب این لذت میگردانند
در بر این آواز فرو میروند و نام و نشان ایشان پدید می آید حضرت میان چو می فرمودند
که غرض از تشکیل این سفره الله غنی بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش سال در غار حرا
مشغول سلطان الاذکار بودند و من در آن غار هر که دو از ده سال باین شغل اشتغال
نمودم و کتایتها و غلیم و سه دارم و شتر میان چو می فرمودند عجب دارم از حاجیان که این
نهیستند اما بعد از این اطلاع نموده بچ میروند و بهر کات آن مکان مبارک را در نمی یابند است
یا حضرت میان این شغل شریفه دارم آن قدر غریب میدادند که با کثرتی از یاران خود میفرمودند
و باینکه که میفرمودند یا با و اشارت بود چنانچه حضرت افونند که فرمودند بعد از یک سال
رو به روز حضرت افونند که مرا فرمودند بعد از شش ماه بیشتر ما من بعضی را که گفتم
در مدت سه روز یا چهار روز روی نمود بسبب آنکه ایشان با اشاره و کنایه میفرمودند و من بعضی را که گفتم

[illegible]

جمیع است بر جمیع رومی و هر چنانچه غافل و آگاه را از بودن در عالم ناسوت و ملکوت چاره
 نیست از بودن در عالم جبروت هم چاره نباشد غافل در خوابی که هیچ از صور ناسوتی و ملکوتی
 نه بیند که بدیده نمر اغت و آرام خوابید و بودم که هیچ خوابی ندیدم پس این عالم جبروت است
 و آگاه و مستی که بیدار نشیند چنانچه سید الطائفة بآن اشاره فرموده است و بیدار است
 هیچ صورتی از ناسوت و ملکوت بخاطر او نگذرد و در عالم جبروت است اما فرق میان غافل و
 آگاه این است که او در خواب در عالم جبروت روبروی اختیار و این هرگاه که خواهد باختیار
 شود و در خواب بیدار می و در عالم جبروت تواند رفت و طریق نشستن در عالم جبروت این است
 که انقضای از حرکت باز داشته و هر دو چشم را پوشیده و دست راست را بر دست چپ
 گذاشته و دل خود را از جمیع نفوش ناسوتی و ملکوتی خالی ساخته بسکون و آرام بنشیند و بد
 کند و با هری و باطنی او نقشه در نیاید پس عالم جبروت را در یابد که ازین طائفة الاشاره الله
 پس این عالم طالع گشت اشیاء متصل به کار عم در بیان عالم بالاوت و این عالم را عالم جبروت
 و عالم ذات و عالم هرگز و عالم اطلاق و عالم محبت خوانند و این عالم اصل عالم ناست
 و ملکوت و جبروت و محبت است این را عالم الهی و دیگر نمیزد جسم اند و این را عالم جان
 آنها هم درین آید و ازین بر آیند و این بذات خود همیشه یکسان است و در وی
 تفاوت نه پذیرد و هو الاله و الاخر و الاظهر و الباطن و هو کل شیء و هو علم جمیع علوم و هو علم جمیع
 باین عالم چون امواج اند نسبت بدریا و ذرات اند نسبت باقیاب و انظار اند نسبت به
 پس ای یار هرگاه این سعادت لایزال تو حید و دولت نیز و ال تحقیق که از آشنائی این
 عالم هم رسد ترار و دوازده هیت هوش و بی فصل پنجم در بیان هویت در پگاه
 که هرگاه همه او است تو کمیتی چاره غیر ازین نیست که خود را نیز عین ذاتی و در بند
 این و تو نمائی اینجا است حقیقت تو حید و تجلی ذاتی و فی نفسکم افلا تبصرون باید که از ذرات
 دانستن خود ملاحظه نمائی در راه و هم و سوسه و در آن نکشائی و تقیبات را حجاب ذات

۱۲
 ۱۳

[illegible]

هم بر می آید اما وجود این کثرت مانع وحدت نه برپا می کرده زنگانی و دوتی را آرازان
باید که کنی که خود را تو علان و واحد متکثر نشود از اعداد و دریا تنجری نشود از اعداد
لیکن بحسب اختصار بر تمثیلات مذکوره اقتضای افتادنی یار بدانکه ذات بحت و اقرار
حقیقت و مرتبه برنگی که کثرت کفر اخصیا از ان خبر میدهد چون بدوتی قوا بحسب ظاهر
و نقاب اختصار انگشت نامی ذات بهیچ گشت باذیت و منسل و مشابیه و بداد خدایا کنوا
اگر طلب مطلق کنی نیایی مگر در مقیاس بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا اگر بهیچ از قله و درخت
مگر در مطلق همیشه مطلق و بهیچ نیست و مقیاس بهیچ نیست و مقیاس بهیچ نیست و مقیاس بهیچ نیست
و تعینات مانع ذات نه پس بر هر چه دست نهاد و شود و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
شده است و بر هر چه نظر افتاد و حسن مطلق حجاب نظر و آراسته و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
کس درین عالم به دست بر هر چه می نمی خود پیش هر باغی که تخم نوا و روی که
صواب و گمراهی قبول کن روی کتاب و برگه نبود و نوارت بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
نقش بر آب مانع است از سبب آبی یا اشتغال خیر و نسیات کار و مرین سلسله شهرت خود
گرفته است نسبت با وجود تقیدات خود را عین بحت و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
عین خود فیض و بهیچ دوتی بر کردن و پروهای بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
ویدن و خود بخود لذت گرفتن بهیچ یاری و شش من نیمه سبب و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
و آیه بر تو خوب و بیرون نیست و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
خوشی می یابم و در دم بوی یار و از بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
این نسبت شریف را در ده که کرده باشد و بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
ایه یابی که بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
و سوسه گفت و گو فارغ شد بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
بنده بنده خوشیستن را آرازان بهیچ از قله و درخت خدایا کنوا
ای آنکه خدای را بجوئی هر

۲۰ | خاتمه ابصح |

بجهد انك كه رساله نادر الاحوال و رهنوم مراتب تقدیر از تجرید و در نکات و قرائن عوالم
و توجیه بکار آمد تمامی از باب مذاق تصدیق و دوایندگان سلسله اولیا سحر بی در حال حق نما
از تالیفات مقبوله از بارگاه محمدی شایسته اوده محمد و از انکس و غنی قاری و در مطبع
نامی مثنوی نو کشور بتمام کلمتو باد نو بر سلسله مطابق ماه محرم الحرام سلسله بار و
بزرگ طبع آراسته شد از افضال حق تعالی امید است که مرتبه شایسته و پیشگام
در نظر انان حق بر نیاید

— — — — —